

م. ۵۰۵۳ بکر علم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کلمات حکیم سنایی در طب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۴۹۳۳



جمهوری اسلامی ایران

مدار و ثبت کتاب

۸۹۵۵۰

بازدید شد
۱۳۸۲

فاندر بر سر کوه
خفته بود و در آن
جایگاه که میبود
خندیدند و میخندیدند
چون آنکه میخواستند
از راهی که میخواستند
رو به راه میرفتند
و از راهی که میخواستند
به راه میرفتند

۱۷۷۸

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of items.

73

V Y

عقل کنند را گویند و هیچ علم را
نمیگویند عاقل تر حاجت روزگار
ضلع معوض
را میگویند و هر که را گویند
عقل کمتر است و دانسته

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در مضر قلوب چون از هر یک چهار درم جاکوشیر سبک عصاره هشتاد و هشتاد و دو
 کار کوسر اسفود چون از هر یک بخندرم و بچند خندید تری در او غلظت نماید و در
 از هر یک سه درم کوفته بعد ترشند و بعد از شش ماه استخوانها نازکتر چهار درم
 بامکدرم نمک طعام در صبح افشون ایام **کوسر** منافع ایر از لقاح و بیشتر
 لقوه و فاعل و شنج و کسرت فاشانه و امر اضرب غیر و سودا و باریاق و غلظت و
 را بطلع باز دارد و اعلا و غلظت و لزج را از بدن پاک کند صفت آن کم خضرت
 غار لقون بعد الفاراشی غویا فر تویسیاه فر لقون و فر لقون از هر یک
 شازده درم بفاعل کار کوسر افشون سبک از هر یک هفت درم سبک زراوند
 طوی و در صبح و عا و غلظت و باریاق و در جاکوشیر خندید تری در او
 از هر یک چهار درم کوفته بعد ترشند تری چهار شهاب **ایر و کوسر** و سبک
 نافع است و تریاق و ضعف و نمره را سود کند صفت آن توتیای کرمانی
 شده و شنج حرق محول از هر یک از هر یک ناصفه شش درم نبات بخندم صلا
 کرده استخوانها
 آن صغیر اب از زبشت درم قیمت نفقه و صغیر عبا از هر یک درم صلا کرده
 استخوانها و دیگر که این صفت دارد و صفت آن شاد و خج معول سه درم نبات
 قیمت نفقه و اینون سه درم صغیر از هر یک یک درم صغیر عبا و از زبشت از هر یک
 درم صغیر اب از زبشت درم صلا کرده استخوانها **کافور** معده را

از دستم نبرد و در دستم نبرد

و در این مقام از درجه بیست و یکم

حسن بن علی بن ابی طالب

17

و در غنم را وضع کند و استهلاک تمام آورد و صفت آن نان تازه گرم در کوزه آب
ناخیده بگذارد تا سفت شود بعد از آن در سرکه خمر کشد و در قاب سبزه و تازه رود
که بر سر آن مرزنجوش و در دیگر مدوش بخیمر آویازد بکشد و در روز
شبه انگور خمر آن باز کشد بعد از آن ادویه گرم کوفته و چغندر سر آن روغن
و چمن خوانند آب که در قو گیرند از آن خمر مقدار کمی بکنند و دیگر هر که کشد بر سر
کشد و بکشد بر آرد و نام گرم نیم کوفته در آن اندازند و در روز در قاب
بگذارد بعد از آن استهلاک کنند **باب الباجورج** بر دشت معده
بکارد در چشم ساسم که در ناف شرب و ریاح غلیظه را وضع کند و سبزه بکشد و بر سر
صفت آن زردیاد در پنج عطر با افنون چند به سر عاقر قضا فلفل دار فلفل
موم هم چوب سدر با پنج قسط بر سر با و شیره زعفران آن از هر یک شش درم حلیه درم
باز در آن هر یک ده درم درم مراد در آن سبزه درم غسل و وزن ادویه
طعم و متعارف بچون سازند **شربت** فیض شیشه ابوسکسینا ز کام و در
در ناف معده و در اجاع لاسا که گرداند و قطع خون را در کند صفت آن فلفل
بزرگ پنج از هر یک است مقدار افنون ده مقدار زعفران پنج مقدار سبزه
عاقر قضا فلفل آن از هر یک یک مقدار کوفته و چغندر باره چندان غسل بکشد و
شش ماه که در میان جوشانده باشد استهلاک کنند **باق** انس در هر یک
و قروح که در دهان و در البول در ناف شرب صفت آن غرغره ده درم غرغره

این پنج کلمه را گویند
 نفع بخش نام را گویند
 عضو ساز و در را گویند
 دندان را گویند
 بی بوم را گویند

مكتبة عبد الله بن عمر بن الخطاب

فکر

وَقَدْ اَلَمَّ بِهٖ الْعَمَلُ وَالْقَدَرُ

خمدرم مغز تخم کدو زالیج تخم خضر مغز بادام صندل مشرق کشتوا کشتوا لب اسوکر
 خشخاش سفید کدو زالیج تخم کرفس از هر یک درم بگویند و بناوق سازند
 بر سر دردم بز آب کاشن بناوق کنند و زالیج و اب و اسهال بعد سر را نام
 بود صفت آن باز درین کدوم کنند و کدو زالیج از هر یک خمدرم افیون چهار
 حب الکسره درم کوفته بناوق سازند و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 کنند صفت آن خند بکسر شیر و ترنا کوه اه کون افیون مسوکر کوفته و خند
 بناوق سازند هر یک در یک **بناوق** و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 کنند صفت آن تخم کاهو تخم فرو افیون مسوکر کوفته و خند و بلعاب بر ز قلوبا
 رشته بناوق سازند هر یک در یک **بناوق** و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 خمدام عظیم الفص است صفت آن بیلید سیاه شیطرح چند از هر یک درم
 دار فلفل خمدرم پشتر سفید درم و تخم کوفته و خند و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 بگون سازند شیر کفک **بناوق** و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 دار و صفت آن بیلید بیلید که شیطرح از هر یک چهار درم جز بواحر لدا
 کنند و فلفل دار فلفل و مشک کنند شمر عصاره اسفند ساج از هر یک شش تقا
 بیش از چهار مثقال کوفته و خند بکسر تخم سازند شیر کفک **بناوق** و کدو و کدو و کدو
 و ساغ و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 درم پوست بیلید زرد زرد پشتر و دود و دود از هر یک خمدرم دار فلفل و امیر ان خیر

عقلم فاضل است و شایسته
مستور است که می دانند

4

فغانی که کرد اسبهار کو کند
خمشید از او سوار بر کوه
نزدیک گویند و بگویند
راوند
در هر را گویند
که به علاج
است که گویند
و در آن را گویند
عقله طاراج
قدستر از سر جاکو کند

الحمد لله رب العالمين

[illegible]

علاج
عاب
آب
رسان
نند
مغول
حکم
تجرب
بالدست
ار
کلیک
و علی

بوضع کل او در یک کس
نصف از آن را در دست گیر در دست
و وضع خواهد کرد که بده شود و باز
از دست نهند و از نواده هر دو
از موضع خود بر روی یکدیگر
رساند و اصله

[illegible]

طبرستان

...

عبدالله بن محمد

سید محمد بن علی

ساج هندس

فصل در طب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page.

در این کتاب

تاریخ دوزن



9

(Faint handwritten Persian script)

صوف ساندن **ترتیب** که بهر وقت دار و صفت آن شکر سداب زراوند طویل
حب الفار حنظل پوست کبریا خیار زرد جویم حنظل فانی اس و کوفه و چوب صندل
سازند **ترتیب** که بهر وقت دار و صفت آن شکر که کان کسره از بوی
در دم سداب عسل از هر یک یک درم کوفه با چوب تخون سازند شتر سدر دم شتر
ترتیب که در کبریا حنظل فانی دار و صفت آن حبنا نازک و صفت
الحار که کافور صوف سداب خد ستر عا و حنظل فانی کافور صفت شکر
کوفه جبر است شتر سداب کوفه و شراب **ترتیب** که در کبریا دار و صفت آن
زراوند صوف پوست کبریا از هر یک نیم درم کوفه و شراب با شتر سداب و صفت
ترتیب که در کبریا دار و صفت آن شتر سداب درم و صفت کبریا
هر یک نیم درم و صفت کبریا درم سداب صفت کبریا درم و صفت کبریا
صفت آن دار و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
شراب صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
صفت آن درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
کوفه و شراب صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
نافع شکر صفت آن زراوند طویل پوست کبریا حنظل فانی کافور کوفه
چوب صندل از هر یک یک درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
خد ستر عا و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم

لک

کینه نافع با شکر **ترتیب** که در کبریا دار و صفت آن شکر سداب زراوند طویل
حب الفار حنظل پوست کبریا خیار زرد جویم حنظل فانی اس و کوفه و چوب صندل
سازند **ترتیب** که بهر وقت دار و صفت آن شکر که کان کسره از بوی
در دم سداب عسل از هر یک یک درم کوفه با چوب تخون سازند شتر سدر دم شتر
ترتیب که در کبریا حنظل فانی دار و صفت آن حبنا نازک و صفت
الحار که کافور صوف سداب خد ستر عا و حنظل فانی کافور صفت شکر
کوفه جبر است شتر سداب کوفه و شراب **ترتیب** که در کبریا دار و صفت آن
زراوند صوف پوست کبریا از هر یک نیم درم کوفه و شراب با شتر سداب و صفت
ترتیب که در کبریا دار و صفت آن شتر سداب درم و صفت کبریا
هر یک نیم درم و صفت کبریا درم سداب صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
صفت آن دار و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
شراب صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
صفت آن درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
کوفه و شراب صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
نافع شکر صفت آن زراوند طویل پوست کبریا حنظل فانی کافور کوفه
چوب صندل از هر یک یک درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم
خد ستر عا و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم و صفت کبریا درم

در فضیلت محمد و آل محمد
از مرتبه اول و دوم و سوم و چهارم

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The script is cursive and dense, written on aged paper.

از هر یک یک عدد درم و نوزده چهار درم ثواب حاضر نشدن بیشتر درم **چهار درم**
و نهم عدد مغز زرد و دو عدد داکم کند صفت آن کند رصفت درم نهم عدد مغز
از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
مک نم درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
معام و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
و اورا درون کند صفت آن کند رصفت از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
تا قدر که در قند انون الکلی شطرج بار کند از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
عقود از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
بیل کباب بر وزن یک ریال کرده از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
همه و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
بان برشته و بعد از ده ماه استحقاق نماید **چهار درم** یک شرب و سه سال عقود را نماید
به صفت آن چهار شرب بعد از هر یک یک شرب از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
صفت درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
در درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
صفت آن صفت درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم
تو پنج شرب و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم و نهم عدد مغز از هر یک یک عدد درم

۱۳

فصل في بيان

سید محمد باقر

را بر موضع که مدعی باشد در دست گیرد و دو کبریا بگذرد و در حق را استغفار کند

و اگر چه در این راه هر ایا سید
 و کجور و سارگزیده بدند و سر
 او خا و ناید بسیار و
 کفد چنگ در کاف و
 حاف نهام و جده ابره و
 او نند در حرکت علی شید
 او نقد او رود و مع و
 زهره و خرا و نعلال و
 بامند زهره و نقد و
 صبر الکره و

[illegible]

کتابت و تالیف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

باب اول در غرض فایده و فواید و معده و دیگر سردی و نامش
 و بسیار موثر است که دارد و اعصاب را قوت دهد صفت آن قطره در دم فلفل
 از هر یک درم عاقر قاقچا درم چند ستر درم و نیم شراب کند صندل درم
 زیت سحاح درم قطره فلفل درم و نیم گوسفند در شراب فلفل یک شرب و صاف
 را بگوشتان تا به بخار بعد از آن روغن زیت در آن ریزند و خندان بگوشتانند
 شراب برود و روغن فلفل بعد از آن چند ستر درم فلفل کوفته و چغندر در آب ریزند
 در زمانیکه از آن شراب کوفته بمشند و روغن فلفل دیگر در دیگر و معده سردی
 و استرخا را نافع نیز صفت آن قطره در دم صندل ساج چند ستر درم ساج
 سوخته درم چند قطره از هر یک ستر درم را سوخته بپزند و در میان از هر یک
 درم در صندل و فلفل از هر یک چند درم مجموع نیم کوفته در شراب ریزند تا سکنند
 و به نیم روغن بکشد گوشتان تا آب برود و روغن فلفل در دیگر و در خشک و فواید
 را نافع بود چون میاشند و چون برنج که سر رفته باشد با نمک نمک بر روی آن
 را حکم کند صفت آن قطره در دم صندل درم صندل درم ستر درم مجموع نیم کوفته
 کند و در شراب ساج ریزند و در دیگر گوشتان تا بالا نهد و سه چهارم یک روغن
 زیت یا روغن بکشد بر روی آن ریزند و گوشتان تا روغن فلفل در دیگر و در خشک
 بارده را نافع نیز در مکرر ساج و مواد فلفل و روغن صندل صفت آن فلفل
 از هر یک درم صندل درم ستر درم ساج چند ستر درم ستر قطره از هر یک

[illegible][illegible]

[illegible]

1909

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

برقانی و در دگر ما که از کوهستان
تفت آن کجاست

[illegible]

مدام مقرر

کتابخانه

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a medical or scientific treatise. The text is written in a cursive script (Shikasta) and includes several lines of prose. A prominent heading at the top reads "در بیان..." (In the account of...). The main body of text discusses various topics, possibly related to anatomy or physiology, as indicated by terms like "قلب" (heart) and "کبد" (liver). The handwriting is dense and characteristic of the Safavid period.

۳۱۵
 و منقش باد نام روز
 دوی هم به کرم کرم
 بر پوزه ارمی سوزی
 و صدام حار و نامع
 بر لبی چنانند

در این کتاب در بیان چنانچه
در شطرنج از این است
که در این کتاب در بیان
در این کتاب در بیان

بر فرضیون از هر یک

1791

مقام انور

[illegible]

۱۰۰

کشد به سودا و صفای آن و از غلبه رانغ بود شکاف نشاء صفت آن کم
که نرنگ گوشت در قیاس سبزه از یک است درم عا هر درم بود که از آن
درم که درم نیم گوشت در کتان بسته به درم گوشت شده باشد و در
کند و با کمر تیرا که آورد و در کمر و در مقابل که بود و چنانچه در آن
مرد **شراب** در آن روز رانغ بود و چنانچه در آن روز که در آن
اندر آن روز و در آن صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن
صفت چهار درم است و در آن صفت درم نیم بود که در آن روز که در آن
از آن روز و در آن صفت درم نیم بود که در آن روز که در آن روز که در آن
نیم درم هر سون و در آن صفت **شراب** در آن روز که در آن روز که در آن
توزد و در آن روز و در آن صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن
و در آن صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
کرم و چنانچه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
در کباب صفاییده یک شبانه روز و یک اندک جوهر به بند کشیده آن یک روز
ریش نه **شراب** که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
بشت و در آن صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
که که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
نیم صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن

نصفه

نیم

نیم

کند نیم رانغ آن نیم درم در کباب در آن اندازند و گوشت شده تا تمام آن
ریش **شراب** در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
ریش نه **شراب** که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
بشت و در آن صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
که که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
نیم صفت آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن

غسل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نصف شمال آفتاب شمال قمر نیمه شمالی است و در جنوب قمر نیمه جنوبی است

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة
موسمًا من موسمي العلم والفضل
موسمًا من موسمي الرحمة والبر

[illegible]

برای

13

و دیگر که بهر غایت دارد و صفت آن بطور این است و قوتش سوسه با زرد و
 هر یک که شفاف باشد و در میان انگشتان شستنی شفاف سازند **نیز** و دیگر
 که بهر غایت دارد و صفت آن آفتابیه است که کله کله از زرد رنگ کله کله
 و درخشان و خنده آب باز در یک بند دوم باب این حکم است آب خنک
 سرشته شفاف سازند **نیز** و دیگر که بهر غایت صفت آن عصاره کله کله
 آفتابیه است که در میان انگشتان شستنی شفاف سازند **نیز** و دیگر که در غایت
 خنک دوم باب این حکم است شسته شفاف سازند **نیز** و دیگر که در غایت
 خنک که در اسهال خفیه باشد و گرم مزاج را مفرغ است صفت آن بهر
 چند در میان بون رفتن هر یک که عصاره از هر دو در یک شکر سرخ خنک شفاف
 سازند **نیز** که در اسهال گرم را مفرغ بود و صفت آن عصاره از هر دو که در میان
 برنج بریان کرده و کوفته و خنک باب مورد در شسته شفاف سازند
نیز که در اسهال سرد و صفت آن عصاره از هر دو که در میان
 بریان کرده و کوفته و خنک باب مورد در شسته شفاف سازند
 صفت زجر و اسهال و اسهال صفت آن صمغ عربی آفتابیه و در میان
 کله کله برنج بریان کرده و کوفته و خنک باب مورد در شسته شفاف سازند
 سازند **نیز** که در اسهال سرد و صفت آن صمغ عربی آفتابیه و در میان
 اسهال و اسهال صفت آن صمغ عربی آفتابیه و در میان

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

(Faint handwritten Persian script)

卷之四

در باره ساله
کوفته بود
قسط است
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷

تقريباً
والله اعلم
بالحق

آب برک خفته در روز و شب از هر یک صد و بیست و نه خنده که آب برود
 روز و شب بعد از آن برک بکشد و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 هلا کند **دیکر** که از صفت سینه که در میان انگشتان است و صفت آن
 جود و خنده در روز و شب از هر یک صد و بیست و نه خنده که آب برود
 به نفع است صفت آن یک سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 در انگشت که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 آن یک سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 تا که بخورم بعد از آن صفت سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 این صفت هلا کند و یک سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 نایب که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 در سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 بیا که در آن یک سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 نافع باشد **دیکر** که بهر نام است دارد صفت آن سینه که کوفته و خندان
 در سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
دیکر که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 آرد و بخورم تا که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 ترب هلا کند **دیکر** که بهر نام است دارد صفت آن سینه که کوفته و خندان

در هر یک سینه

صد و شصت و نه هلا کند **دیکر** که بهر نام است دارد صفت آن سینه که کوفته و خندان
 در سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 باشد **دیکر** که بهر نام است دارد صفت آن سینه که کوفته و خندان
 تر از روز و در حمام که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 رافع باشد نظرون آن سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
دیکر که بهر نام است دارد صفت آن سینه که کوفته و خندان
 ششم خطی که در سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 خندان که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 صفت آن که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 باشد هلا کند و هر دو سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 و کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 زهره که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 صفت آن که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان
 چنان بوده از هر یک سینه که کوفته و خندان هر یک بخورم کوفته و خندان

در هر یک سینه

و بعد بکوب ز ساقه بریدن و کاشته **در** که همان روز و در وقت آن
 را سر زاده و در هر یک خاک را که آن مجموع سوخته زعفران صادر شود و در
 باب مورد در شش و دوازده باشد و در شک که بعد از آن بفرمان کاشته تا نو
 اگاه شود یک گاو از آن بکوب کوبه و در آن آنکه یک شش از او زکند و در
 نیز **در** که سر و در که صفت آن بر که مورد کف از ناز و مسامه کوفته و در
 باب خوردن آب بر که مورد در ساقه بریدن و کاشته **در** که در آن را
 غایب باشد صفت آن شب تا صبح سوخته و در که مورد در آن که در آب
 ایشان شود و در او را کوفته و بعد بکوب ز ساقه بریدن و کاشته **در**
 که صفت آن که صفت آن اقا قیاسه شفاف و خاصه یک گاو در صبح
 کوفته و بعد بکوب ز ساقه بریدن و کاشته **در** که صفت آن
 صفت آن اسار و یک درم سداب نیم درم را زبانه درم و با سداب نیم درم
 عبود درم بکوب و صاف کنند و سه روز و نوا با زعفران **در** که در
 هر صفت دارد و صفت مر و از آن چون گران مجتبی شده باشد صفت
 آن است در زنده ترکی قفس سداب از نیم تخم کفر از هر یک هر درم آنچه بخت
 تندر و شغال بکوبشند چنانکه در صفت و سه روز و نوا با زعفران
 و سه روز دیگر استراحت نمایند باز سه روز دیگر بخت چنانکه در صفت
 تمام واقع شود **در** که در باز دارد و دو عدد را قوسه در صفت آن انار دانه درم

کلمه ای معنی این

جنس گیاهی

باره استن قری

لعل

مسکه و خنجر شک از هر یک یک گاو کوفته و بعد بکوب ز ساقه بریدن و کاشته **در**
 بر آن صفت آن که در ساقه بریدن و کاشته **در** که در سداب نیم درم
 در سه عدد آب بکوبشند تا صاف کنند و در صفت آن که در سداب نیم درم
 چهار درم بکوبشند **در** که در هر صفت دارد و صفت آن که در سداب
 بر درم و سداب نیم درم از هر یک چهار درم و درم درم درم درم درم درم درم
 تا به نیکو صاف کنند و در سداب نیم درم بکوبشند و در صفت آن که در سداب
در که در هر صفت دارد و درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 بود و بخت و باغ کنند و در سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 خرفون تقویند یک ستر و در صفت آن که در سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم
 کوفته و در سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 چند به ستر از هر یک درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
در که در هر صفت دارد و درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 بر سه اکتی با از هر یک صلابه نمایند تا کشته شود و در صفت آن که در سداب نیم درم درم
 نمایند و در صفت آن که در سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 نهند و در صفت آن که در سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم
 آگینه یا هر بهم غیر خند تا مو شود بعد از آن از او صلابه پاک سالانند
 در که بر سداب نیم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم درم

جنسی این

کلمه ای معنی این

طها

گفتہ خون رقیق و رطوبت

三

آن سینه که در موضع عرق از یک چهارم یک سنج کهنه را فاق از یک
درم کبریا درم کوفته و عرق آب کهنه را و اصرر سازند **درم کبریا**
معدود و کوبند و بجا بیاورند و ششها را دفع بوجفت آن عصاره در ششها بوجفت
از یک درم یک سنج و در کباب از یک شش درم کوفته در یک سنج
و یک شش که کاسر معصوم است و عصاره کافور که عسل بود و خمر از یک
درم و عرق آن درم کافور و عرق آب ششها را و اصرر سازند **درم کبریا**
سینه را که کوفته و درم کاسر نیم فرزد و نیم کباب از یک درم یک
سرخ چند درم بود و خمر سبز از یک کبریا درم یک کباب و در کباب از اصرر سازند **درم کبریا**
عصاره از یک درم کاسر و درم کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از
هر یک یک درم کوفته و عرق آب کهنه را و اصرر سازند **درم کبریا** و در یک درم یک کباب
که درم و نیم و نیم کباب از یک فرزد که کاسر از یک درم و نیم کباب از اصرر
سازند ششها و عرق آب کاسر و آب کاسر و آب کاسر **درم کبریا**
و کاسر و ششها و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک
درم یک درم کاسر و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک
آب فاعل و اصرر سازند **درم کبریا** و ششها و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک
کاسر و عصاره کافور و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک
درم کاسر از یک درم کاسر و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک
درم کاسر از یک درم کاسر و عصاره کافور و عصاره کافور و عسل و خمر از یک

کتابخانه

کلمہ رسانی لکھ و شعی نامور

[illegible][illegible]

[illegible]

وہابیہ

کتابخانه عمومی

فرع المصنف

✓✓

مفتی و اسکول

اشرف

تر کس و فکس و عا و غیره از هر یک بنوده دوم صفت کرده و قوام آن
 در او باد و گوشت و عفت آن بر شصت و سه عدد است تا چهارم **درم**
 چهار تا صفت است تقصیر اگر با او اوقات نباشد صفت آن هزار و یک
 غار غول است بمیزد در شصت و سه عدد است تا چهارم و برین عدد
 صفت است بمیزد در شصت و سه عدد است تا چهارم و برین عدد
 تر است درم تا چهارم **درم** بر اوقات بعد از شوش و عفت آن
 و سواد و غول از غیره در شصت و سه عدد است تا چهارم و برین عدد
 صفت آن از هر یک بر اوقات بعد از شوش و عفت آن
 درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
 از هر یک درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
درم زعفران یک عدد و ناریک چشم و درم و سیاه بنوده دوم
 از هر یک درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
 و ناریک چشم و درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
 که از هر یک درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
 شصت و سه عدد است تا چهارم و ناریک چشم و درم و سیاه بنوده دوم
 که از هر یک درم فلفل سیاه بنوده دوم از شصت و سه عدد است تا چهارم
 بعد از شوش و عفت آن شصت و سه عدد است تا چهارم و ناریک چشم

[illegible]

الف

الحمد لله

افیون دم انداختن صانع عریضه شکر مرغ شسته بر عهد فایر جاسته **دگر**
 فایست دارد صفت آن خم مرکه شکر دهم که باواند هر یک در دم هر یک در دم
 سه درم افیون خم درم کوفه و نیم کباب بر کباب باشد بر ده و یک کباب باشد
 بر عهد فایر جاسته **دگر** که خواب آورده صفت آن خم کلر دج فایر از هر یک یک درم
 افیون در یک کافور و دلاک کوفه و نیم درم کافور کند و بر عهد فایر جاسته
 کند و صناع باغ باشد صفت آن که شندل ساید بر خشت کباب سر در
 کند و بر عهد فایر **دگر** که ده ناکم و قوی که داند و سر فایر و شاد آورده
 را زیاده کند و دل و باغ را قوه دهد و بر فایر که در دهم و یک را سکو در
 و احصاب را حکم کند و در امی صفت نظر دارد صفت آن مغشیه مغشیه
 مغشیه با دهم مغشیه مغشیه که دکان مغشیه قوه مغشیه از لم اهریال جو
 شافیه بهر سبب و فیه تو در دوز و دوز که فیه مغشیه در دوز که فیه
 سندر لیب بعد کوفه زنگار که در خرب افطال خم که در خم شلغم خم که در خم
 است شخم بلور از سال از احصاب در دوز و کافور با زرباد از هر یک که در دهم
 سبب دوازده دار فلفله از هر یک در دهم صفت با جدره و بر شکر
 خاشاک از هر یک در دهم صفت با کافور که با زرباد از هر یک در دهم
 هر یک چهار درم یا بیشتر از او با زرباد از هر یک در دهم شافیه و دهم
 شغال و روق که سر عدد و قوه کاه عدد و مغشیه کف شغال مغشیه مغشیه

صفت
 علم کریم

مغشیه و وزن او بر هر قوه و صفت و چون سازند **دگر** که ده ناکم
 و شافیه قوی سازد و شکر باغ باشد و یک در دهم و یک در دهم
 و باغ را قوه دهد و صفت آن مغشیه با دهم مغشیه که دکان مغشیه
 مغشیه از لم مغشیه که در دهم صفت با جدره و بر شکر
 کند شخم مغشیه مغشیه که در دهم شخم مغشیه که در دهم
 مغشیه و لیمان خم بلور از سال از احصاب در دوز و کافور با زرباد از هر یک که در دهم
 است شخم بلور از سال از احصاب در دوز و کافور با زرباد از هر یک که در دهم
 سبب دوازده دار فلفله از هر یک در دهم صفت با جدره و بر شکر
 خاشاک از هر یک در دهم صفت با کافور که با زرباد از هر یک در دهم
 هر یک چهار درم یا بیشتر از او با زرباد از هر یک در دهم شافیه و دهم
 شغال و روق که سر عدد و قوه کاه عدد و مغشیه کف شغال مغشیه مغشیه

شکر دوز

سکونت در کرم

51

باشد نافع بود صفت آن سداب چنگ خندم با خور از رویه که تا کاشم
 شوز نیمه که از دهنر ساجون مغز با دهنر تلخ فلفل خورند و از دهنر فلفل و دهنر
 الفار چند یک ستر از هر یک چهار درم جادو کشر سه درم یک چهار درم صمغ
 صر سازند و دارو که کشر و الفار نمایند و صر سه شتر شتره مثقال **جواب**
 ندر او و دانه ایون رو بر نگویند و از ترکیب که ذکر است نیمه الفس و سه
 غیره نافع بود صفت آن تر را وند و مرغ فردمانا فلفل گویند نیمه صمغ
 صر مغز با دهنر تلخ نیمه الفار از هر یک چهار درم و الفس یک ستر و آن
 از هر یک چهار درم گویند و صر سه شتر شتره و دهنر تلخ و دهنر **جواب**
 بارده و نافع بود و با شکست صفت آن دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 سادر که کشر و صر سازند و از دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 آن دهنر تلخ باشد صفت آن مغز غلو زده سه درم یک ستر و دهنر تلخ
 و از هر یک از هر یک دو درم فایند سه درم دهنر تلخ و دهنر تلخ
 که دهنر تلخ **جواب** که دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 سه درم صفت دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 از هر یک سه درم دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ
 کشر و دهنر تلخ و دهنر تلخ و دهنر تلخ

کتاب

کتاب فی الفقه و الفرائض

چشم و معده و کمر که از سردی و دردی که انداخته است تقا فایده باشد صفت آن
 انگشتان که کمر است و شش و نوزاد و دم که معده که باشد عیان علی
 شتر که در دم **چون** شود و کمر را فایده باشد صفت آن سبیل غیب فاج از غ
 نصیب اندر که از هر یک چهار درم بود و بنفشه از هر یک یک درم زعفران از
 اینها از هر یک یک درم زعفران از هر یک یک درم یک یک درم یک یک درم
 مغز از هر یک یک درم مغز و کمر و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم
 با نوزاد و با معده که از **چون** شود و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم
 در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 شش و معده و کمر که از هر یک یک درم بود و بنفشه از هر یک یک درم زعفران از
 هر یک یک درم مغز از هر یک یک درم مغز و کمر و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم
 کند و آنچه که از شش و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 یک درم شرب و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 بود و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 که از شش و کمر که از هر یک یک درم بود و بنفشه از هر یک یک درم زعفران از
 هر یک یک درم مغز از هر یک یک درم مغز و کمر و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم
 قطعه قطعه که از شش و کمر که از هر یک یک درم بود و بنفشه از هر یک یک درم زعفران از
 هر یک یک درم مغز از هر یک یک درم مغز و کمر و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم
 که از شش و کمر که از هر یک یک درم بود و بنفشه از هر یک یک درم زعفران از
 هر یک یک درم مغز از هر یک یک درم مغز و کمر و کمر که در دم و در دم و در دم و در دم

حقائق و ملح

[illegible]

نخستین درم یک خند در آب نرسد از هر یک صد مثقال غیر خیار خضر و از هر یک
صد گند و دارو که گوشت و روغن بادام چرب کند و در یک یک برشته و نرسد از آب
مثقال آنست مثقال **سود** یکان مبدل مفرایا شود و مقصور غفاید و نرسد
در عرق نبات صفت آن کوریکان شکر مثقال اینتر بود و نرسد که با پودر
سرخ که شیبوج خند و زردان از هر یک درم پودر پودر و روغن درم
که نرسد یک خند و یک خیار و ابوج فلفل صد را و با نرسد از هر یک یک مثقال
کند سرخ زنجبیل و نرسد یک از هر یک درم و روغن بادام چرب و نرسد
بادام چهار درم و روغن عصاره صندل و نرسد یک مثقال آنست
مثقال و روغن یک مثقال و با نرسد یک با نرسد و روغن عصاره یک مثقال
صفت آن مثقال صندل و نرسد یک مثقال و نرسد یک مثقال و نرسد
درم و نرسد آن نرسد که نرسد یک مثقال از هر یک درم و نرسد
هر یک نرسد مثقال گوشت و نرسد با نرسد ان عصاره و نرسد
کند و نرسد ان عصاره و نرسد با نرسد ان عصاره و نرسد
نرسد و نرسد که نرسد از هر یک مثقال و نرسد با نرسد
هر یک نرسد مثقال شاه نرسد مثقال گوشت و نرسد با نرسد
نرسد و نرسد با نرسد با نرسد با نرسد با نرسد با نرسد
گوشت و نرسد با نرسد با نرسد با نرسد با نرسد با نرسد

264

Handwritten text, likely a signature or name, written in a cursive script on aged paper.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الشيخ" (the scholar) and "المرجع" (the reference).

فیهلک در دود

عن فضيلة الشيخ ابو عبد الله

والجود والورع والبر

[illegible]

چندین سال از این کتاب

و از این رو

120

مسند احمد بن حنبل

حسنه وافر

[illegible]

تاریخ اسلام

يا ابا الفتح ارحم الراحمين

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, mentioning various names and titles.

1850

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with a vertical strip of paper or tape covering the right side of the page.

[illegible]

خلف غنائم
شفا نند
انکه اسان
ضبطه کن
میرزا حسن و کو
غوان الموراد
وزیر حاج
انکه سبب بید
کو بیدر حصه

رادوخ کند و می نشت چنین نماید صفت آن در بناد درونج از هر یک یک
 مردار بنامه کهر از هر یک یک درم چند سکه کفبال در آب سبز از هر یک
 یک درم کوفته و ختم بعد خون سازند **نسخه** دیگر که می نشت دارد و صفت
 در بناد درونج چند سکه صفت باز و جاش از هر یک یک درم و کفبال
 چند سکه از درم یک سکه کفبال کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه**
 مفصل نورخان ده درم سناک درم اسارون در بناد بر کهر کانی
 در غلغل از هر یک یک درم کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه** کفبال یک درم
نسخه باخوبی و خوشتر با نافع بود در دل با قوه ده و شادان آورد
 آن درق کله سرخ بعد تر غلغل از هر یک یک درم بسیار است درونج فرزند کیم
 فرزند کیم از هر یک یک درم سکه دوا کوفته و ختم در آب سبب مجوز سازد
نسخه مقدس دل با قوه دهد و حقا نافع و شادان آورد و در کله سرخ را نکند
 و ششک نشاند صفت آن مردار بنامه کهر از هر یک یک درم و جاش از هر یک
 یک درم کهر با کیم کله سرخ کله از هر یک یک درم چند سکه سرخ و بعد
 از هر یک یک درم و ختم کله سرخ از هر یک یک درم سناک درم سناک درم
 در بناد درونج کله سرخ با کهر کانی کله سرخ کله از هر یک یک درم
 از غلغل از هر یک یک درم کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه** کفبال یک درم
 یک درم کله سرخ درم کوفته و ختم در آب سبب مجوز سازد **نسخه** حاد حقا

حاد حقا

رادوخ کند و می نشت چنین نماید صفت آن در بناد درونج از هر یک یک
 مردار بنامه کهر از هر یک یک درم چند سکه کفبال در آب سبز از هر یک
 یک درم کوفته و ختم بعد خون سازند **نسخه** دیگر که می نشت دارد و صفت
 در بناد درونج چند سکه صفت باز و جاش از هر یک یک درم و کفبال
 چند سکه از درم یک سکه کفبال کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه**
 مفصل نورخان ده درم سناک درم اسارون در بناد بر کهر کانی
 در غلغل از هر یک یک درم کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه** کفبال یک درم
نسخه باخوبی و خوشتر با نافع بود در دل با قوه ده و شادان آورد
 آن درق کله سرخ بعد تر غلغل از هر یک یک درم بسیار است درونج فرزند کیم
 فرزند کیم از هر یک یک درم سکه دوا کوفته و ختم در آب سبب مجوز سازد
نسخه مقدس دل با قوه دهد و حقا نافع و شادان آورد و در کله سرخ را نکند
 و ششک نشاند صفت آن مردار بنامه کهر از هر یک یک درم و جاش از هر یک
 یک درم کهر با کیم کله سرخ کله از هر یک یک درم چند سکه سرخ و بعد
 از هر یک یک درم و ختم کله سرخ از هر یک یک درم سناک درم سناک درم
 در بناد درونج کله سرخ با کهر کانی کله سرخ کله از هر یک یک درم
 از غلغل از هر یک یک درم کوفته و ختم بعد کشته شد در **نسخه** کفبال یک درم
 یک درم کله سرخ درم کوفته و ختم در آب سبب مجوز سازد **نسخه** حاد حقا

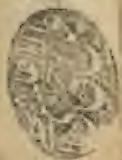
حاد حقا

[illegible]

بیا بدین جبهه برآید و اگر بیا بدین جبهه برآید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

9 ✓

[illegible][illegible]

سید کا سیم
دفعہ ششم

باب الف یوحنا
ابو الفیض

اب آبت ابرعس ابن عروس اتان

اترج اترار اشد اثار احاق للارض اذات الفل

اربان اسنغا اسقل اسقود یون اسقود یفد

اسادون اسقودون اسد الارض اسند

اشترخان اشنان داود اصل الویس اصل المیزان

افلاطون افستین افیون افاقیا اکیل

انیون انجران انزروت انقودا ایرا

بابا باوزر باقلامصر

باب الف یوحنا
ابو الفیض

بطم بطارسی بعراض بقلمه التوال بقلمه الانصار

بلوط الارض بوزیان پوش در بندر بهج

باب التاء تاقی تالقیس ثرة عرو

ثرة شجرة الروم باب الجیم جاسوس

جادکون جدوار جرجیلا جرجی

جرجیصر ججلان جلقوزة ججم جنطیانا

جند بدستر جناب المطلق جنید جوزمند

باب الحاء حاش حائط الحبل وحائط

اطفال حباليل حب الصراط حبال النمل

حب طوه حبالودا حب القفل حب الفار

حب الزاس حب حبستاز حبر التيس

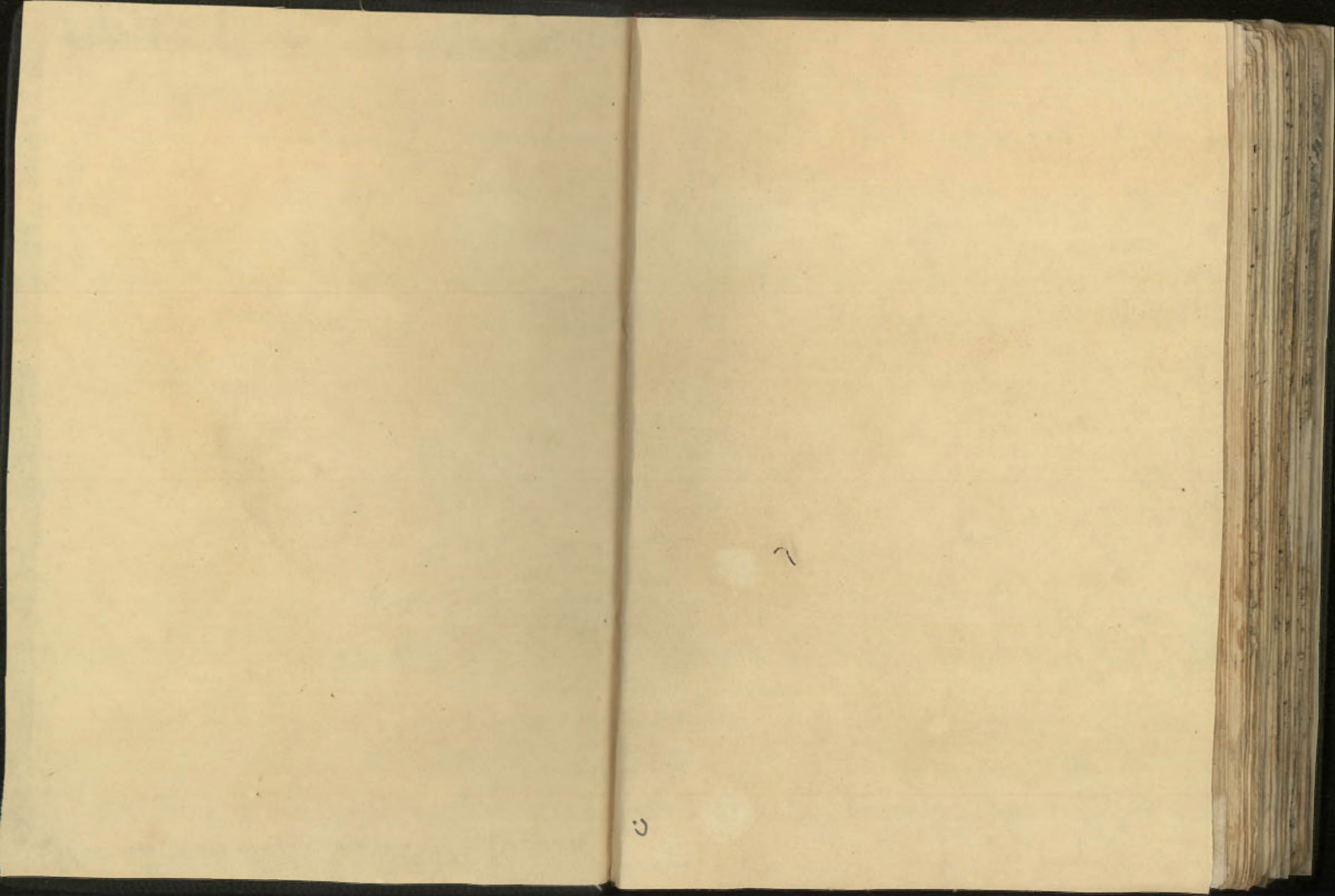
حجر الدم حرج حرق حليث حليب

حما خندقوقي خايجون حواري حوران

حوران حوسم حومقيدار حيات للموقي

حج العالم باب الحاء خاملا





2

3